

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی را که مرحوم شیخ در همین بحث اول کذب چون در اول کذب بحثی قرار دادند. ایشان فرمودند دو جهت در کذب ما بحث می کنیم؛ یکی کبیره بودن و یکی هم مستثنیات و مسببات کذب.

در بحث کبیره بودن عده ای از مباحث را هم مطرح کردند. خوب بود ایشان اینها را جدا می کردند یکی یکی. بلکه به نظر من بهتر بود خلف الوعد را اصلا در حرف خاء می آوردند. اصلا این اعتقاد من کار خوب بود.... چون از مجموعه حتی روایات هم این در می آید. که کذب یک چیز است، خلف وعد چیز دیگری.

البته مرحوم شیخ قدس الله نفسه خلف وعد را در ضمن کذب آورده است. عرض کردیم ماهیت کذب و خلف وعد هم فرق می کند. کذب کلامی است که مطابق با واقع نیست. این اسمش کذب است. اما در خلف وعد کلام مطابق واقع است، خوب دقت بکنید، بخش کذبش عمل بعدی اوست. گفته بعد از ظهر ساعت پنج می آیم، ساعت پنج هم شد، حواسش هم هست، نمی آید ساعت پنج، پنج و ده دقیقه، خوب دقت بکنید، با تخلف خودش ایجاد کذب می کند. والا کلامی که اول گفت درست بود، مدلولش را هم اراده کرده بود، هیچ مشکلی هم نداشت، بنایش هم بود ساعت پنج بیاید. بنا گذاشته بود بیاید، کذب هم... چون این دو جور دارد؛ یک دفعه می گوید بعد از ظهر ساعت پنج می آیم، توی قلبش این است که پنج و نیم، خب این کذب است. این از ما نحن فیه است دیگر. چون در نیت آن تطابقی که عرض کردم و عدم تطابق بر آن صدق می کند. یک دفعه نه واقعا بنا دارد ساعت پنج بیاید، ساعت پنج هم حواسش هست، ساعت پنج هم دیده، عمدا، عذری هم ندارد، فرض این است. دقت بفرمایید.

بحث سر این است، شیخ از این راه وارد شده که آیا این کذب هست یا نه؟ خوب دقت کردید؟ صدق کذب بر این می کند؟ ساعت پنج شده، حواسش هم هست، فراموش هم نکرده، عمدا پنج و ربع می رود. مانعی هم ندارد، عذرش هم نداشته در خانه اش، پنج و ربع می رود.

سوال، آیا این حرام است یا نه؟ و آیا این کذب است؟ مرحوم شیخ بخشش بعد از در همین بحث کبیره، بخش اول کذب آورده، و سابقا هم خواندیم، الان هم امروز یک مقداری می خوانیم. لکن مثلا فرض کنید احیاء العلوم غزالی این را جدا آورده است. یعنی احیاء العلوم خلف وعد را یکی گرفته، کذب را یکی گرفته. و اگر مرحوم شیخ می خواست این کار را بکند، شأنش این بود که خلف وعد را جدا می گرفت

توی حرف خاء؛ چون الان توی حرف کاف هستیم، کذب حرف کاف هست دیگر در محرمات. این را خوب بود آنجا توی حرف خاء می آورد. که خلف وعد باشد.

و انصافا هم خوب است یعنی این کار، شاید انشاء الله الان می خوانیم توی بعضی از روایات صراحتا خلف وعد را غیر از کذب آوردند. اصلا اذا حدث کذب، و اذا وعد اخلف؛ دو تا آوردند. یکی خلف وعد یکی دروغ در گفتار.

پس الان بحث را در این قرار می دهیم، که آقای خویی هم یک بحثی فرمودند که خلف وعد اساسا غیر از کذب است. عرض کردم اصلا نه فقط حالا چون مرحوم آقای خویی دیدند کار شیخ را، حالا کار شیخ خب بسیار مرد بزرگوار اما قداست خاصی ندارد. اگر ما بودیم انصافا خلف وعد را جدا می کردیم، حق مطلب این است. چون در بعضی از روایات دو تایی با هم آمده، اصلا در بعضی از روایات، علامات منافق که چهار تا است، اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف، دو تا عنوان است.

س: تأیید می کند شیخ را که دو تا روایت با هم آمده

ج: تأیید می کند؟ تأیید نمی کند.

س: چرا دیگر

ج: مقدمه را گرفتید چند تا نتیجه گرفتید. چون شیخ یکی گرفته است.

س: نه می خواهم بگویم می شود یک جور دیگر نگاه کرد.

ج: شیخ یکی گرفته، این دو تا است. در روایت که دو تا است، در روایت پیغمبر (ص) می فرمایند چهار تا است، دو تایش را این قرار دادند، پس یکی است، خلف یکی است. در روایت که چهار تا گرفته، شماره دارد، علامات مومن اربع، اصلا شماره گذاشته، توی شماره سه شده کذب، چهار شده خلف وعد. پس این معنایش این است که دو تا است. مقدمه را خوب به ذهنتان آمد، نتیجه را چپه گرفتید و الا مقدمه اش بد نبود.

از این روایتی که چهار تا، خوب دقت کنید یک دفعه عدد نگذاشته، یک دفعه عدد می گذارد که دارد چهار تا. توی این چهار تا یکی خلف وعد است، یکی کذب است. پس این نتیجه گیری اش، حق لذا به نظرم با غزالی است. انصافا اگر ما باشیم حق را به غزالی می دهیم، ایشان خلف وعد را جدا کرده است. البته عرض کردم

س: ۰۵:۰۲

ج: خیلی خب، خلاف ظاهر است، ۰۵:۰۸ خلاف قاعده است. چون این عنوان مستقل آمده، خلاف ظاهر است.

عرض کردم مرحوم شیخ هم فرمودند اشهر و مشهور بین اصحاب این است که مستحب است وفای به عهد و کراهت دارد خلف وعد. و همین هم مشهور است، حرمت نگرفتند انصافا. دیروز عبارت مرحوم صاحب وسائل را خواندیم. ایشان هم استحباب زده بود، باب استحباب وفای به عهد. خود صاحب وسائل هم عنوان استحباب.

عرض کردیم در این کتاب احیاء العلوم در این جلد سه که دست من هست این چاپ، در صفحه ۱۴۳ کذب را دارد، در صفحه ۱۴۱ الوعد الکاذب، چون عنوانش این است. ایشان آفات زبانی، بحثی به نام آفات زبان دارد، البته اگر کتاب به اصطلاح شیعه معاصر این هم به اصطلاح مقارن این مرحوم آقای فیض کاشانی، محجة البیضاء فی احیاء الاحیاء، همین احیاء العلوم آورده یک مقدار هم عبارات ایشان را آورده، بقیه را هم سعی کرده از روایات اهل بیت (ع) بیاورد.

س: در مکاسب یک روایتی هست این وعد به خلاف و کذب را یک جا آورده است. اول کذب را آورده بعد وعده بعد دوباره کذب ج: حالا می خوانم. اجازه بفرمایید چون می خواهیم یک مقداری چون الان مشهور بین علما همین طور است که استحباب دارد. ولكن روایاتش خیلی شدید است. من نمی فهمم این هم یکی از مشکلات ماست. لذا امروز گفتیم همه روایاتش را بخوانیم.

س: خلف وعد و کذب را یک جا آورده توی روایت نتیجه کذب گرفته است.

ج: بله، بعضی از روایات دارد که مثلا کذب یهدی الی الفجور و الفجور یهدی فی النار،

س: بعد از خلف وعد آورده این روایت را.

ج: حالا اجازه بدهید. خود ایشان اولاً از عبارت غزالی طبعا عبارت غزالی را برای به اصطلاح هدف من بیان روایات و مقدار روایاتی که مشترک بین ما و اهل سنت است، و ارزیابی روایات پیش اهل سنت. چون دیروز هم یکی از آقایان فرمودند راجع به بخاری ما طبعا به این مصادر اهل سنت هیچ اعتقاد نداریم، کلا حدیث را باید از طریق اهل بیت (ع) گرفت. اینها را هم که می خوانیم برای تقریب ذهن و برای آشنا شدن به محیط آن زمان است، نه اینکه آنها حجت هستند.

بعد ایشان روایاتی را آورده و بحثی کرده، البته بحثهای اخلاقی هم دارد. ایشان می گوید فان اللسان سبأغ الى الوعد، آدم وقتی صحبت می کند می گوید آقا ساعت پنج می آیم، زبانش می گذرد. ثم نفس ربما لا تسمح بالوفا، عمل که می شود پنج نمی آید، پنج و نیم می آید. یکی از عوامل اخلاقی اش حالا این بحثهای ایشان را من خواندم برای تنبه. بقیه اش را آقایان مراجعه کنند. آن مقداری که روایت است از عبارت ایشان می خوانم و نتیجه گیری فقهی ایشان از نظر روایت. این دو تا. بقیه اش را آقایان مراجعه کنند.

ایشان تمسک کرده به آیه (یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود) در یک روایت صحیحه هم ما داریم از عبدالله بن سنان ای العهود. بعید نیست حالا بعد تذکر می دهیم بعید نیست که بشود به این آیه تمسک کرد که عهود یک نحو است. از روایاتی را که ایشان دارد العدة عطية، اگر انسان وعده ای داد این مثل یک بخشش است؛ یعنی باید به او بدهد دیگر. وقتی وعده ای داد مثل اینکه انسان کتابی را به کسی هدیه می دهد. می گوید این کتاب را هدیه می دهم به او ندهد. خب وعده داد باید انجام بدهد.

ایشان نوشته که این حدیث را طبرانی اخرجه بسند ضعیف، و ابو نائم فی الحلیة العلیاء من حدیث ابن مسعود و رواه فلان عن الحسن مرسل، حسن بصری. یعنی به عبارت دیگر این حدیث پیش آنها ثابت نیست. شبیه این هم ما داریم بعد می گویم.

و قال صلی الله علیه و آله و سلم و الوعد مثل الدین او افضل؛ مثل اینکه انسان شما دینی به کسی دارید مدیونید وعده شما هم مثل دین می ماند. البته حالا بعد من انشاء الله بحث می کنم. احتمال دارد که مثلاً شاید این روایت ناظر به این باشد که در باب وعد یک نوع اشتغال ذمه هم هست. من سابقاً کراراً عرض کردم اصولاً در تکالیف، به طور طبیعی، سه احتمال پیدا می شود؛ البته احتمالات رئیسی اش است، احتمالات دیگر هم هست. مثلاً اگر گفت این دفتر این ورقه را برای من نامه بنویس، مثال بزنم، با این ورقه برای من نامه بنویس. سه تا مطلب ممکن است استفاده بشود: یک، بآس این شخص باشد، تحریک این شخص باشد به این که این نامه را بنویسد. این قدر متیقن در باب دلالات اوامر است.

دو، اینکه این اضافه بر بآس و زجر یک نوع ثبوت در ذمه هم باشد. یعنی کأنما نامه نوشتن در ذمه ایشان مثل یک دین است. مثلاً الان ننوشت، نیم ساعت دیگر بنویسد. ننوشت، یک ساعت دیگر بنویسد. مثل دین، چطور دین را باید پرداخت بکند، این هم... این بحث قانونی است خیلی هم لطیف است خیلی شیرین است این بحث. این بحث یعنی نکته دوم. البته عرض کردم نکات فراوانی هست که ما فعلاً اینجا نمی خواهیم آن چند تا نکته ای که به درد ما نحن فیه می خورد. بخش سوم، پس یک، بآس است که این مسلم است. دو، اشتغال در ذمه است، یک بحث ذمه هم دارد. این بحث ذمه را بنایشان به این است که نیست، در باب تکالیف نیست. یک بحثی هست که قضاء به

امر جدید است یا به امر اول؛ آن در حقیقت ریشه‌هایش اینجاست. اگر ذمه را قبول کردیم، قضا به امر اول است. اگر ذمه را قبول نکردیم قضا به امر جدید است. یعنی اگر ذمه را قبول کردیم این نوشتن نامه در ذمه ایشان هست، یک سال دو سال ده سال، طول هم بکشد باید بنویسد دیگر. این توی ذمه اش است دیگر، باید پرداخت بکند، مثل دینی است که پرداخت بکند. خوب تحلیل قانونی روشن شد؟

سه، غیر از بآس و غیر از ذمه تعلق به خارج هم دارد. یعنی چه تعلق به خارج؟ یعنی اگر گفت این ورقه را نامه بنویس، دیگر توی آن ورقه غیر از نامه نمی‌تواند بنویسد. اصلاً آن ورقه هم از ملکش خارج می‌شود. تصرف دیگر هم در آن نمی‌تواند بکند. البته این انصافاً خلاف ظاهر است. من فقط می‌خواستم برای روشنی ذهن بگویم. یعنی اگر تکلیفی کرد، دیگر سه چیز، سومی توش نیست تعلق به عین باشد. توی این در تکلیف عادی. روشن شد؟

دو، در تکالیف مالی؛ مثلاً خمس بدهد. این جا هم عیناً سه چیز است. یک، طرف را وادار می‌کند خمس بدهد، حالا نداد، نداد که نداد، اصرار کرده روز قیامت عقاب می‌شود یا در دنیا عقاب می‌شود. اما در مال او نیست. اموال او مال خودش است. فقط یک خلافتی را انجام داده است.

دو، اگر اضافه بر بآس یک نوع ذمه هم هست. این را ادعا شده خوب دقت بکنید، ادعا شده طبیعت تکالیف مالی توش ذمه است. نمی‌خواهد تصریح بیاید. ممکن است شما قبول نکنید، بگویید نه، این هم مثل همان است، فرق نمی‌کند، تکالیف مالی با غیر مالی. ادعا شده هر جا تکلیف مالی شد، روشن شد؟ اینها بحثهای خیلی مفیدی است که در کل فقه برایتان کارسازی دارد و به این بیان هم غالباً وجود ندارد.

یک ادعا شده که طبیعت تکالیف به خلاف تکالیف بدنی مثلاً. در تکالیف بدنی ذمه نیست. اما در تکالیف مالی دلیل نمی‌خواهد تصریح بکند به ذمه، طبیعت تکالیف مالی ذمه است. اگر گفت زکات را بده، اگر گفت خمس را بده، اگر گفت كفاره بده، اگر گفت گوسفند بکش، ایام حج هم هست، مرتکب فلان عمل شدی، تضلیل کردی گوسفند بکش، این گوسفند در ذمه اوست. الان ندارد، بعد از یک سال دو سال، سه سال، این که عده‌ای فرمودند به اینکه کفارات را بعد بدهد، اینها ناظر به مقام ذمه هستند. نکته فنی اش این است.

پس نکته فنی در تکالیف مالی یک نوع ذمه است. تکالیف مالی. در تکالیف مشترک آن هم بنایشان ذمه است که حج است. ما بین بدنی و مالی. البته آن روایت دارد که آن زن گفت ان ابی شیخ کبیر ادرکت فريضة الحج فهو لا يقدر لا يستطيع، به اصطلاح سوار روی کول علی الناقه، فقال عليه السلام رأيتي خطاب به آن دختر، ان كان علی ابیک دین اکت قاضيته قالت نعم، قال فدين لا احق ان يقضى؛ یعنی حج

.....
را پیغمبر (ص) به عنوان دین قرار داده است. می گویند اگر تعبیر به دین شد، خوب دقت بکنید، اگر تعبیر به دین شد، معنایش ثبوت ذمه است، تکلیف صرف نیست.

پس دو، ذمه است. سه، عین است. مثلاً در باب زکات گفتند که به عین می خورد. یعنی هر سه هست. هم تکلیف است، هم ذمه است، هم عین است. در باب خمس هم تکلیف است یعنی بآس است، مراد از تکلیف، و دوم ذمه اگر خمس نداد بعد باید داده بشود، و سوم هم به عین تعلق گرفته، یعنی عین مال این شخص خمسش مثلاً لله و لرسوله، دقت فرمودید؟

س: ۱۴:۳۲

ج: آن بحث دیگری است. می گویم این بحثها زوایای مختلف دارد. فعلاً بحث سر این است، آن بحث دیگری است.

س: ۱۴:۴۴

ج: نه ببینید، آنها این طور می گویند. می گویند اگر امر به مالی خورد طبیعتش این است. حالا در یک جا مورد فرق می کند بحث دیگری است. مثلاً در باب اوامری که به بدن می خورد طبیعتش عده ای مصرند فقط بآس است، حتی ذمه هم نیست. و لذا قضا به امر جدید می کنند.

و در باب تکالیف مالی، طبیعتاً تکلیف بآس است و مسئله ذمه. یا گفتند نه اضافه بر ذمه عینیت هم دارد. البته در باب خمس، حالا ببینید یک من خوب دقت کنید، یک بحث کبروی داریم که الان عرض کردم. یک بحث صغروی هم هست، اینها خلط نشود. این آقاهای خلط می کردند بحث را. مثلاً ممکن است کسی بگوید اگر گفت خذ من اموالهم صدقه، خوب دقت بکنید، خذ من اموالهم صدقه، این اگر باشد، این توش عین هم هست. اما اگر گفت آتوا الزکاة توش عین نیست. من باب مثال می خواهم بگویم. آن بحثهای دیگری است. مثلاً فان لله خمس؛ می گویند خمس چون یک نسبت مشاع است، یک پنجم است. اگر فرمودند به اینکه یک پنجمش مال فلانی است این توش تعلق به عین خورده، چون خمس تعلق گرفته، دقت کردید؟

پس بحث را اشتباه نشود یک بحث کبروی داریم، یک بحث تطبیق موردی داریم. آن بحث کبروی را الان عرض کردم. در تکالیف بدنی مشهور بینشان بآس هست، ذمه نیست. اما عده ای ذمه را هم قائلند. عین نیست، در عین خارجی را کسی الان در ذهنم نیست قائل باشد. مثلاً اگر گفت این لیوان آب را به فلانی بده، من باب مثال. آیا معنایش این است که دیگر این لیوان آب را اصلاً نمی تواند مصرف بکند در هیچ جهت دیگر؟ این که گفت به فلانی بده، در خود این خوابیده، دقت می کنید؟

این مباحثی است که خب ما در مکاسب هم انشاء الله تعالی اگر بحث پیش آمد البته می گویم زوایای دیگر هم هست. مثلاً گفتند اگر گفت نماز بخوان، معنایش این است که نمی توانی اخذ اجرت بکنی، باید مجانی باشد. این نماز شما را بآس می کند به نماز مجانی، حق نداری در مقابل نماز پول بگیری، و لذا این بحث را کردند که طبیعت وجوب با اخذ اجرت نمی سازد. انشاء الله عرض می کنم. از نظر قانونی یک بحث این است که طبیعت وجوب با اخذ اجرت نمی سازد.

س: با مسأله ضد فرق دارد؟

ج: بله، خیلی اینها، مسائل زوایای مختلف دارد، عرض کردم بحثهای قانونی خیلی ریشه های قشنگی دارد. متأسفانه من جلد مثلاً یک کفایه به قول ماها، مباحث الفاظ، یک جوری است که مشوه است؛ یعنی آن روح قانونی اش را از دست داده، اینها بحثهای لطیف قانونی است که باید انجام بشود.

آن وقت دقت کنید، اینکه پیغمبر (ص) فرمودند قال علیه السلام الوعی، وعی در اینجا به معنای وعد است وعائی. وفای به وعد هم هست. یک شعری هست ۱۸:۰۰ الوعی مثل الدین او افضل. البته این روایت الوعی مثل الدین را ایشان می گوید که از روایت مرسلی است، و رواه عن منصور فی المسند الفردوس، فردوس یک کتابی است که دیلمی شیرویه جمع کرده و خیلی متفرقات مثل همین جامع الاخبار ما خیلی ضعیف زیاد دارد، معروف به ضعیف.

من حدیث علی علیه السلام بسند ضعیف. الان این اگر باشد، خوب دقت بکنید، این اگر باشد، معلوم می شود مسئله وعد، اگر ثابت باشد، مسئله وعد و وفای به وعد بآس صرف نیست، ذمه هم هست. خوب دقت بکنید. یک دفعه فقط بآس صرف است، مثلاً به شما می گویند وعده کردی وفا بکن، این فقط بآس است. بآس هم عرض کردیم من در بحث اصول مفصل، اگر بخواهیم از باب گفت تشبیه معقول به محسوس یا تجسمش باشد، مثلاً فرض کنید به کسی می گویند از در برو بیرون، کأنما دستش را بستید انداختیدش بیرون، این معنایش این است. این در اراده تکوینی است. در اراده تشریعی که می گویم می گوید از در را برو بیرون. آن وقت وقتی به طرف می گویم به وعد وفا بکن، یعنی کأنما مثلاً وعد داده، وعده کرده ساعت هشت فلان جا باشد، کأنما ایشان را گرفتید بردید آنجا گذاشتید ساعت هشت. این تکوین است، این اسمش اراده تکوینی است.

اراده تکوینی که مرحوم استاد هم هم انکار می فرمایند اراده تکوینی اصطلاحاً آنجایی است که واسطه ای بین اراده و مراح نیست. ثنائی است به اصطلاح ما. یک مرید است و مراد. در اراده تشریعی مرید است و مراد و مراد منه. یک واسطه می خورد. تخلفش هم مال همین

است. یک دفعه خودتان می روید بیرون، طرف را می گیرید می گذارید بیرون، این اراده تکوینی است. یک دفعه به طرف می گوید برو بیرون، این چون توسط پیدا کرده، یک فاعل مختار در وسط آمد، این ممکن است تخلف پیدا نکند نشود.

بحث سر این است خوب دقت بکنید، شما اگر به کسی گفتید به وعدهات وفا بکن، این به وعدهات وفا بکن چیست معنایش، همین بحثی که الان داریم. آیا فقط بآس است؟ این بآس را اگر بخواهیم ترجمه بکنیم، یعنی مثلاً این گفته وعده داده که ساعت هشت مثلاً فلکه باشد. شما این ترجمه عمل شما به وعد وفا بکن، کأنما شما دست این آقا را می گیری ساعت هشت می گذاری آنجا. این تکوینش. اعتبارش به وعدت وفا بکن. این فقط بآس است یا نه اضافه بر بآس در ذمه او هم چیزی قرار می گیرد.

این که می گوید الوعی مثل الدین مثل همان لو کان علی اییک دین اکت قاضیه؛ این مثل آن است. دقت می کنید؟ این معنایش این است که اگر شما وعد دادید، سر ساعت نرفتید، باید برود، این در ذمه شما می ماند، بیش از بآس است، بآس تنها نیست. لکن همین که عرض کردم، مشکلش این است که این روایت خیلی سندش ضعیف است.

س: ذمه اش معنا ندارد که، ساعت پنج بیا، پنج و ده دقیقه برود

ج: خب بعد باید برود

س: دوباره پنج برود؟

ج: بله بله.

و لذا هم یکی از نکات مهم حالا مثلاً مثلاً می خواهم بگویم. آقای خوبی مثلاً در باب نذر ایشان بآس صرف می دانند. مثلاً گفت لله علیه که بعد از یک ساعت یک جزء قرآن بخوانی. حالا سر وقت شد و نخواند. آقای خوبی می گوید این فقط بآس است. لذا اگر بعد از یک ساعت شد، در ذمه اش دیگر نیست که بعد قضا بکند. دلیلی هم بر قضا ندارد الا در نذر صوم. آنجا دلیل داریم بر قضا. پس قضایش واجب نیست.

البته ما با ایشان مخالفت کردیم، عرض کردیم که نه، نذر هم ذمه دارد. بله، عینیت ندارد، اما ذمه دارد. آن روایتی هم که در نذر صوم است حسب القاعدة هست نه اینکه استثناء است. این فرق قصه است. که آیا وعد هم مثل نذر است؟ یا وعد هم مثل دین است؟ یعنی

ذمه دارد، البته مثل نذر بنا بر رأی ما، نه رأی آقای خویی. آقای خویی نذر را فقط بآس صرف می داند. ولذا اگر شما نذر کردید که این گوسفند معین را بکشید، ایشان می گوید آن گوسفند حالا فرض کنید وفا نکردیم، کشتیم و خریدیم، اشکال ندارد.

این بحثی که در بحث زکات اگر آقایان یادشان باشد، که اگر کسی چهل تا گوسفند داشته باشد، نذر بکند که یکی را بکشد که از نصاب بیفتد. گفتند زکات ندارد، آقای خویی مخالفت می کند. که این خب حالا نذر کرده، نذرش این است که وجوب وفاء به نذر دارد، نه اینکه این زکات، این گوسفند از ملکش خارج بشود. ما آنجا عرض کردیم ۲۲:۳۹ از ملکش خارج نمی شود، زکات ندارد. تقریب بحثش در محل خودش.

به هر حال اینها عده ای از ابواب هستند در کل فقه که این مشکل را دارند که باید بررسی بشود. بحث اصولی اش را عرض کردم برای شما. بحث اصولی اش بر می گردد به تحلیل اوامر. این که می گوید ما کان من نذر لله، خوب دقت کنید. اشکال آقای خویی این است، ما کان من نذر لله ففی به؛ اینجا فقط بآس است. نگفته این در ذمه تو می ماند، نگفته این گوسفند خارجی از ملک تو خارج می شود. خوب دقت بکنید. اگر نذر کردیم این گوسفند را صدقه بدهیم، سه چیز تصور می شود؛ بآس، ففی به، در ذمه تو هست اگر در وقتش انجام ندهی بعد باید انجام بدهی. روزه را باید بعد بگیری اگر نگرفتی. سه، عین خارجی هم از ملکت خارج می شود لله می شود.

آقای خویی می گوید ما کان من نذر لله خوب دقت بکنید، ففی به؛ فقط توش وجوب وفاء است. در وجوب وفاء نه ذمه خوابیده نه تعلق به عین. در وجوب وفاء فقط بآس خوابیده، دیگر ذمه هم نخوابیده، تعلق عین هم نخوابیده.

این توضیحات موردی دارد و توضیح کلی دارد. الان توضیح کلی را عرض کردم. بحث اینکه نذر آیا توش ملک هست یا نه، آن بحث دیگری است که توضیح موردی اش در مباحث خودش باید عرض بکنم.

پس این روایت اگر درست بود، این نشان می دهد که وفای به وعد مثل بآس صرف نیست. یک ذمه هم دارد. الوعی مثل الدین او افضل. بعد هم قصه حضرت اسماعیل (ع) و قد ۱۸: ۲۴ تعالی اسماعیل علیه السلام. البته گفته شده این اسماعیل صادق الوعد غیر از آن حضرت اسماعیل (ع) معروف است. اما در بعضی روایات ما یکی شده است. انشاء الله ما چون می خواهیم روایت را بخوانیم آنجا عرض می کنیم. البته اینجا نوشته که بیست و یک روز، بیست و دو روز اسماعیل منتظر بود تا طرف آمد و به اصطلاح عذرخواهی کرد. اما معروف یک سال است. حتی به نظرم یک جایی دو سال هم دیدم. روایتش را می خوانیم، دیروز خواندیم البته باز توی متون خودمان دو مرتبه.

یک قصه ای هم از جناب عبدالله بن عمر نقل می کند که چون مربوط به ما نمی شود، متعرضش نمی شویم. نکته ای هم ندارد، چون ما اینها را حجیت برایش قائل نیستیم، ارزشی ندارد. روایت دیگری است از عبدالله بن ابی الخنساء، این که در اینجا آمده، روایت عبدالله بن ابی الخنساء، سندش به حسب ظاهر پیش اهل سنت خوب است، لکن ایشان نوشته که خیلی لطیف است، بله رواه ابو داود و اختلف فی اسناده و قال ابن مهدی، ابن مهدی عبد الرحمن مهدی از بزرگان حدیث و ائمه شأن است. خب واقعش هم این قدر در مسئله خلق قرآن با جناب آقای چیز کمی، به نظرم این است یا ابن مدینی است، ما اظن ابراهیم بن طهمان الا اخطأ فیه؛ یعنی حدیث سندش خوب است اما باورم نمی آید درست باشد. دقت می کنید؟ فکر می کنم اشتباه کرده است. این جاهایی است که این نکته فنی است. که ظاهر سند خوب است، لکن خیلی بعید است تصدیقش. لذا ایشان این تعبیر را عمدا خواندم تعبیر را که تعبیر فنی آقایان، می خواهند بگویند ما نمی توانیم مشکل سندی برایش بگیریم خیلی زیاد، اما فکر می کنم یک جایی خرابی پیدا شده، در یکی از روایات یک اشتباهی رخ داده است.

س: متنا یا سندا؟

ج: نه، مطلبش یعنی، مطلبش مشکل دارد.

حالا اگر کتاب جامع الاحادیث این چاپ جدیدش جلد ۱۷ باشد، در مصادر متأخر ما هم این قصه آمده، لکن به عنوان ابو الحمیساء، اما در مصادر عامه نمی دانم حالا ابو الحمیساء از کجاست، در مصادر عامه عبدالله بن ابی الخنساء است. من عمدا این روایت را می خوانم برای اینکه تطبیق با روایات ما بشود. حالا فردا توی خودمان می خوانیم.

ایشان دارد بایعت النبی قبل ان یبعث، این بایعت به معنای بیعت نیست، چون پیغمبر (ص)، پیغمبر نبوده که بیعت بکند. این بایعت به معنای معامله است، بیع الشراء. یک چیزی را پیغمبر (ص) فروختند. در کتاب ما در همین کتاب جامع الاحادیث چاپ کرده تابعت النبی قبل ان یبعث، که خب غلطش خیلی واضح است. هم اسم را خراب می کنیم، من چند دفعه عرض کردم که در روایات ما هم اسم را خراب می کنیم، هم متن را خراب کردیم. این روایت در کتاب ابو داود هست، و عنوانش همین طور و همین هم درست است. بایعت هم نه به معنای بیعت، به معنای خرید و فروش. بایعت النبی قبل ان یبعث، و بقیة له بقیة، مثلا شتری خریدیم از ایشان فرض کنید به دو بست دینار مثلا، صد و هشتاد تا دادم، بیست تا ماند. فواعده، من با او قرارداد بستم، باب مفاعله اش یعنی قرار با هم گذاشتیم، وعده طرفینی.

فواعده، عرض کردم به قول مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی خیلی حرف زیبایی دارد. باب مفاعله مال طرفین است، به این معنا که فعل از یک طرف صادر می شود، آن طرف جزایش را می دهد، باز این یکی جزایش را می دهد. اما اگر بخواهیم دو تافعل را در آن واحد

حکایت بکنند، اینجا باب تفاعل می آید. اگر گفتند تضارب زید و عمر، این حکایت این حالی است که این دارد آن را می زند، شما دارید حکایت این حالت انتزاعی زدن از هر دو را می کنید. اما اگر بگویید تضارب زید و عمر، یعنی زید اول زد، عمر دو مرتبه زد، زید دو مرتبه این طوری. هر فعلی به حساب به عنوان انعکاس، طرفین هست، اما نه حکایت این فعلی که قائم به طرفین است. اول از یک طرف صادر شده، بعد از طرف دیگر. دقت فرمودید؟

این وعده به این معنا. یعنی من وعده گذاشتم پیغمبر (ص) هم قبول کرد. قرار گذاشتیم. من قرار گذاشتم، پیغمبر (ص) هم قبول کرد، اینجا را می گویند وعده. اما اگر خودش قرار داده، می گوید وعده، این فرق بین وعده و وعده.

پس وعد در صورتی است که از یک طرف باشد.

ان اتیه بها فی مکانه ذلک، فنیسته یومی و الغد، ظرف منسوب به ظرفیت، فاتیه الیوم الثالثه و هو فی مکانه؛ این اشکال ابن مهدی هم همین است که پیغمبر (ص) سه روز آنجا ایستاده باشد، خیلی بعید است. حالا قبل از مبعث پیغمبر (ص) هم هست، قبل از پیغمبری است. ایشان می گوید سه روز من آن روز و فردایش را فراموش کردم، روز سوم رفتم، و هو فی مکانه، فقال یافتی لقد شققت علیه، خیلی بر من سخت و سنگین بود. انا هاهنا منذ ثلاثه ۲۹:۳۱.

البته در یکی ما یک ذیل هم دارد که بعد توضیح می دهم. اینجا دیگر آن ذیل را ندارد. انشاء الله در توضیح آنجا.

بعد یک باز از یک کس دیگری نقل می کند. حالا یک بحث دیگری است که این در روایات ما نیست. کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا وعد وعدا قال اساء، خیلی مقید بودند که اگر وعده ای می گذاشتند می گفتند اگر، یک اگری می گفتند که اگر دیر شد، جبران کرده باشند. این روایت را ما الان پیدا نکردیم، پیش ما نداریم، اذا وعد وعدا قال اساء، نداریم. ایشان در حاشیه اش نوشته این حدیث هم لم اجد له اصلا، اصلا پیدا نکردیم. ایشان در اهل سنت هم پیدا نکرده است. می گویم در روایات ما هم نیامده، معلوم شد در اهل سنت هم ندارند، در کتب اخلاقی شان ذکر شده است.

س: روایت قبلی نکته اش چه بود که فرمودید به خاطر این نکته

ج: خیلی بعید است که پیغمبر (ص) سه روز یک جا باشند. خیلی استبعاد کرده. لذا می گوید فکر می کنم اشتباه کرده این نباید درست باشد.

س: ۳۹:۳۰

ج: بله

اما یک دوسه تا متن دیگر هم بخوانم. ثم اذا فهم مع ذلك الجزم فی الوعد، این فتوای خود یعنی نظر فقهی اش است. یعنی اگر گفت ساعت پنج می آیم و عبارتش مشعر بود که جز ما این ساعت، فلا بد من الوفاء، ایشان استحباب نمی داند، قائل به وفاء است، وجوب است. عرض کردم مشهور علمای ما استحباب است. ایشان می فرماید فلا بد من الوفاء، الا ان يتعذر؛ عذر برایش پیدا بشود، مشکلی باشد، و الا واقعا وقت داشته باشد حتما، فان كان عند الوعد عازما علی ان لا یفیء فهذا هو النفاق؛ حالا ایشان تعبیر به نفاق کرده که دروغ است. بعد این حدیث را می آورد، ما هم داریم، پیش ما به اهل سنت بر می گردد، سندش پیش ما روشن نیست. از ابو حریره قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم، اینجا آله هم چاپ کرده است. ثلاث من کن فیه فهو منافق و ان صام و صلی و زعم انه مسلم اذا حدث کذب، و اذا وعد اخلف و اذا اتمن خان، این دیگر خیلی واضح است که خلف وعد را با کذب دو تا گرفتند.

س: نقض هم دارد؟

ج: نقض چه؟

س: که روایتی دارد که یکی بکند، مثل آن ۳۲:۰۳

ج: بعضی از روایات یکی آمده، کذب آمده، نقض نه.

آن وقت در این سند حدیث سابقا هم خواندیم. اینجا نوشته متفق علیه. عرض کردیم این را من هی تکرار می کنم چون نافع است برایتان. اصطلاح اهل سنت محدثینشان وقتی می گویند متفق علیه، یعنی رواه بخاری و مسلم. نه متفق علیه همه روایت کردند، اشتباه نشود. یک اصطلاحی است مال خصوص اهل سنت، متفق علیه

این را نوشته متفق علیه، عرض کردم متفق علیه یعنی مسلم و بخاری هر دو نقل کردند.

و قال عبد الله بن عمر آن روایت از ابو حریره بود، این از عبد الله پسر عمر و عاص، عبد الله بن عمر مراد این است. قال رسول الله (ص) اربع من کن فیه این هم ما داریم، اما عرض کردم سندش معتبر نیست. کان منافقا حالا دقت کنید، و من کانت فیه خلط منهن، یکی از این

.....
خصلتها باشد، کان فيه خلط من النفاق حتى يدعها؛ این دیگر خیلی تأکید است که هر کدام یک شعبه است. اگر هر چهار تا بود چهار تا شعبه دارد، یکی بود یک شعبه از نفاق.

اذا حدث كذب و اذا وعد اخلف، و اذا عاهد غدر، این عهد مراد مثلاً در جنگ بگوید آقا تو در امان هستی، وقتی خودش را تسلیم کرد او را بکشد، غدر مراد این است.

و اذا خاصم فجر، در وقتی که در مخاصمه دروغ بگوید به طرف، یعنی می داند مطلب درست است هی بیخود با او بحث بکند بیهوده. بعد یک توضیحی راجع به این دارد، اما فعلاً ... این روایت هم که ما الان خواندیم روایت که با چهار تا دارد، این هم نوشته متفق علیه. که باز عرض کردم مراد همان بخاری و کتاب مسلم است.

بله، آن وقت

س: جهتش این نیست که توی این بخاری و مسلم تمام روایات متفق علیه را آورده لذا این اصطلاح شده ما بینشان

ج: نه نه، چون افراد زیاد دارند دو طرف دارند.

یک روایت دیگر نقل کرده، و قال رسول الله (ص) این هم من دیدم، ليس الخلف ان يعد الرجل الرجل في نيته ان يفىء، این را ما ندیدیم در روایات خودمان ندیدیم.

ایشان ليس الخلف آورده، بله، به یک متن دیگر. اخرج ابو داود ترمذی و ضعفه. این متنش این است: اذا وعد الرجل، معذرت می خواهم. اذا وعد الرجل اخاء و في نيته ان افىء فلم يجد فلا اثم عليه؛ این را هم ما نداریم. این روایت هم مال ... این مجموعه روایات اهل سنت. فردا انشاء الله روایات خودمان را متعرض می شویم و نکاتی را که هست

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین